

((صبر و حلم))

(فرق بین صبر و حلم) اگر ما مشاهده کردیم برتقال را در نظر بگیریم و بخواهیم صفتی را که در همه آن برتقالها وجود داشته باشد جستجو کنیم می بینیم آن صفت که در همه این برتقالها وجود دارد منتها قدری شدت و ضعف در آنها هست (طعم) است یعنی طعم برتقال صفتی است که در همه دانه های برتقال هست با این تفاوت که در یکی قدری این طعم شدید و دردانه دیگر ضعیف میباشد یا این طعم در همه بطور یکسان است در هر دو صورت از بین صفتهایی که شش دانه برتقال دارند (طعم) صفت مشترک است همیشه را دانشمندان علوم به (مابه الاشتراك) تعبیر کرده اند. باز وقتی بهمین برتقالها نگاه میکنیم می بینیم هر یک وزن مخصوص و حجم و هسته های مخصوص دارند اینگونه صفتها که هر یک از برتقالها را از یکدیگر تمیز میدهد (مابه الامتیاز) می نامند حال اگر ما خواسته باشیم برای حلم و صبر فرق قائل شویم باید نخست مابه الاشتراك و بعد مابه الامتیاز این دو صفت را بیان کنیم از طرفی می بینیم صفت بر دو گونه است نفسانی و معنوی. صفت نفسانی صفتی را می گویند که اگر کسی بخواهد آن صفت را تصور کند کیفیت که برای تصور آن نفس موصوف را در نظر بگیرد مثل انسانیت برای انسان که با تصور انسان تصور انسانیت آن نیز شده است برای توضیح بیشتری بیناسبت نیست بگویم. اگر شما رفیقی بنام فامیلی (نیک مرام) داشته باشید و در منزل خود که او نباشد شما خواسته باشید او را در نظر بگیرید با تصور شخص او شما صفت نفسانی او را که انسانیت او باشد هم در نظر گرفته اید و برای بنظر آوردن انسانیت او لازم نیست چیزی زائد بر ذات او را در ذهن بسپرد حال اگر آقای نیکمرام مراد دانشمندی هم باشد با تصور ذات و حقیقت آقای نیکمرام دانش او تصور نشده بلکه برای تصور او بعنوان دانشمند باید دانش او را هم بذهن بیاورید این صفت را صفت معنوی گویند.

صبر و حلم از صفات معنوی انسان هستند که علاوه بر ادراك ذات و حقیقت دارنده صبر و حلم باید دو صفت مزبور را هم در ذهن سپرد تا شخص را بعنوان اینکه دارنده صبر و حلم است تصور کرد. پس صبر و حلم در معنوی بودن با هم اشتراك دارند علاوه (خویشتن داری) در معنی این دو صفت مابه الاشتراك دیگری است اما مابه الامتیاز آنست که در صبر خودداری از اظهار جزع و در حلم خودداری از هیجان خشم باید و عجز و ناتوانی از لوازم صبر و توانایی از لوازم حلم است یعنی حلم در موردیست که انسان بتواند خشمگین شود و کار جاهلانه ای انجام دهد حلم را که از کارگران عقل

است بر خشم خویش مسلط کند و آن کار را مرتکب نشود و صبر آنجائی است که انسان نمیتواند چیزی را که باو رخ داده از خود رفع کند و در عین حال از توجه حادثه ناله ندارد و جزع نمیکند ممکن است موقعی پیش آید که کسی روی احترام بقانون در عین توانائی ناتوان باشد مثلا اگر زمامدار يك كشورى با تمام قدرتی که دارد باید فرد ضعیفی دهواک حقوقی داشته باشد مقررات کشور حکومت این دعوارا با دادگاه قرار داده اوهم از قدرت خود سوء استفاده نکنند و بمراجعه به دادگاه و جریان بطلی و تجدید جلسات محاکمه ایندعوا تحمل نماید این شخص را باید گفت از جهت صبر کرده و از جهت حلم ورزیده است اما صبر کرده زیرا قدرت قانون قدرتهای شخص او را که ما برای او تصور میکنیم از او ربوده در اعمال تصدی او رامانند یکی از افراد قرار داده است و اما حلم ورزیده برای اینکه از هیجان خشم خود که در نتیجه قدرت شخصی او پیدا شده بود خود را نگهداشته است .

(مورد قصاص و حلم) - قصاص در اسلام برای ایجاد نظم و امنیت

و جلوگیری از هرج و مرج و اغتشاش واجب گردیده در آیه ۱۷۵ سوره بقره دارد (ولکم فی القصاص حیوة) زندگی فردی و اجتماعی شما بسته بقصاص است در آیه ۱۹۰ سوره مزبور فرمان داده شده است که اگر کسی بشما تجاوز کرد مانند مورد تجاوز او باو کیفر دهید و در کیفر از حدود عدالت خارج نشوید . برای تحکیم رفع ظلم فرمودند ستمکار کسی است که بتواند از خود رفع ظلم کند و ساکت بماند

قصاص در موردی است که کسی بیگناهی را عمدا و عدوانا بکشد یا عمدا عضوی از اعضاء او را تلف کند که در این صورت با شرایط خاصی کشنده را باید گفت یا عضوی را که او از بیگناهی تلف کرده همان عوضش را باید تلف نمود . البته قصاص تفصیل و شرایطی دارد که اکنون در صدد بیان آن نیستیم منظور ما اینست که آیات ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۹۰ سوره بقره موردش این قصاص است اما بحسب معنی عمومیت دارد چنانچه فقها در مورد ضمان مال مثللی یا بیه ۱۹۰ استناد کرده عقیده دارند که تلف مال مثللی باید طبق آیه مزبور بمثل جبران شود در حالتیکه ضمان مال مثللی ربطلی بقصاص بآن معنی که فوقا بیان شدند دارد پس لازم نیست بزه حتما قتل یا تلف عضو باشد، و اگر کسی از کسی بدگویی و اهانته کرد با استناد آیه ۱۹۰ باید در حدود گناه خود مجازات شود با این ترتیب ممکن است تصور کنیم بین دستورات راجع بقصاص با دستورات راجعه بحلم تنافی و تضاد وجود دارد زیرا در مورد ارتکاب گناه که جنبه خصوصی هم دارد برابر دستورات راجعه بحلم باید حلم ورزیده و طبق دستورات راجعه بقصاص باید بزه را تعقیب کرد تا بزهکار مجازات شود این دو کار بایکدیگر منافات دارند .

این تصور با توجه بمعنی حلم رفع میشود زیرا از معنی حلم بخوبی فهمیده شده

که حلم در مقابل سفه و اطوار بیخردانه قرار گرفته نه در مقابل درخواست مجازات تا تصور تضاد بین آنها برود و ممکن است برای بکنفر که حلم بخرج میدهد و از هیجان غضب خود جلوگیری میکند مجازات تجاوز را نیز بخواهد. این شخص وقتی از حد و حلم خارج میشود که در مقابل تجاوز متجاوز کاری بر اثر استیلائی خشم برخلاف عقل از او بروز کند بنابراین بین حلم و عفو ملازمه نیست و ممکن است حلم توأم با عفو از مجازات باشد (حلم ذاتاً صفت خوبی است) - بعضی از صفتها هست که خوبی و بدی آن بحسب موارد فرق میکنند مثل ترس که اگر کسی بعلمت ترس از مجازات جنابت نکند و برای ترس بیچارگی و تنفر جامعه از او خیانت پیشه نباشد و برای خوف از رسوائی دروغ نگوید و چون از هتک آبروی خویش میترسد بمردم فحش و ناسزا نمیگوید. در تمام این مورد ترس چیز خوبی است و صاحب خود را بسعدت میرساند اما اگر بواسطه خوف از افتادن جاه و مقام کتمان حقیقت کند یا باطلی را تمسیت داده آنرا بصورت حق جلوه دهد و حق را ضایع نماید بدیهی است این ترس بسیار زشت و ناپسند است بسیاری از صفتها هست که ذاتاً خوب است و در هر مورد باشد محبوبیت آن محو نمیشود مثل علم. سخاوت. حلم و ... ممکن است تصور رود که حلم از آنصفت هائی باشد که خوبی و بدی آن بحسب اختلاف موارد فرق بکند مثلاً اگر کسی بر رئیس طایفه ای بد بگوید شخصیکه از او بدگویی شده بداند که اگر حلم نوزد دو طایفه بهم میریزند و از دو طرف خونریخته میشود در اینجا حلم لازم باشد و اگر ترس خونریزی نشد ولی حلم بشخصیت و موقعیت کسیکه از او بدگویی شده بیفزاید در این مورد بگوئیم حلم نیکو است و هرگاه حلم موجب اشاعه بدگویی شود بگوئیم در اینجا حلم مذموم است. اینها مواردیست که میتوان برای خوب حلم، و محبوبیت حلم و مذموم بودن آن تصور کرد اما این تصورات که خوبی حلم باعتبار مورد و متعلقش تفاوت دارد درست نیست و حلم در تمام حالات خوب است زیرا حلم جلوه گیری از هیجان غضب است و در تمام موارد باید با خروج از حدود غضب مطابق حکم عقل عمل کرد و از کارهای جاهلانه منصرف بود.

مورد حلم و صبر - حلم نوعاً از حدود گفتار و کردار و اختیاری بشر خارج نیست لیکن صبر لازم نیست که موردش منحصر بگفتار و کردار اختیاری بشر باشد مثلاً اگر کسی خانه اش بر اثر زلزله خراب شد و او از این حادثه جزع نکرد باو نمیگویند حلم ورزیده ولی میگویند که صبر کرده است حضرت رسول (ص) فرموده صبر سه مورد دارد ۱- صبر بر مصیبتها ۲- صبر بر طاعتها (یعنی فرامین خدا را اطاعت کند و از ریاضتی که در این راه متحمل میشود اظهار نگرانی و ملالت ننماید) ۳- صبر از ارتکاب زشتکاریها و نافرمانیها فرق بین صبر و مصابره - صبر مصدر مجرد از باب فعل یفتح عین الفعل و یفعل بکسر عین و مصابره مصدر مزید از باب مفاعله است. مورد صبر قبلاً بیان شد که در پیش آمد مصیبتها و مشقت طاعتها و کف نفس از مصیبتها صبر لازم است اما مصابره نظیر مشاعره

میباشد همانطوریکه معاشره در موردی صدق میکنند که دوفتر یا دو دسته در مقابل یکدیگر همانند و بخواهند در شعر بر یکدیگر غلبه کنند (مصاهره) نیز در موردیست که دوفتر یا دو ملت و جمعیتی در مقابل یکدیگر همانند و بخواهند در صبر و بردباری بر یکدیگر غالب آیند. در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران مسلمین مامور بصبار (مصاهره) شدند یعنی وظیفه دار شدند در مقابل ایستادگی دشمن بقدری در انجام منظور مقدس خودشان یا برود نیت فاسده دشمن نیت و پافشاری نمانند دهند که صبر و نیت آنان بر صبر دشمن غالب گردد و آنرا پاپروز گرداند و نباید در صبر و شکیبائی از پیشرفت مقصود خویش یا در پیشرفت نکردن منویات دشمن ضعیف و ناتوان باشند و کاری کنند که دشمن با صبر شدید تر و قویتری بر آمده خود موفق شود (انوشیروان و صبر) - انوشیروان که بعد از قباد بسططت رسید بابک را بوزارت جنگ برگزید و برای اینکه عدالت بر قرار باشد و هر کس فراخور حال و اطلاعاتش حقوق بگیرد بیابک فرمان داد که باید محلی برای سان دادن ارتش تعیین و برای خود جایگاهی مهیا کند و تمام افراد از پیاده و سوار با تجهیزات از حضور او بگذرند و در آزمایش قرار گیرند و از صد درم تا چهار هزار درم حقوق دریافت کنند بابک با افراد اعلام فرمان شاهانه کرد و بجهت آمادگی همگان سه روز مهلت داد و پس از سه روز که افراد لشکر حاضر شدند بابک گفت امروز آنکس را که باید میان شما باشد نمی بینم بدینجهت سان دیدن ارتش یکروز بتاخیر می افتد این خبر با انوشیروان رسید دستور داد که فردا باید امرای لشکر هم در این کار شرکت کنند فردا باز از طرف بابک آگهی منتشر شد آنکس که باید میان شما باشد نیست و چون مقصودش را ندانستند صریحا آگهی داد که باید صاحب تاج و تخت کشور نیز حاضر شود تا حقوقش از بیت المال مقرر گردد. انوشیروان حاضر شد بابک با او توجه کرده اسلحه او را ناقص دید بصدای رسا گفت که در سلاح سلطان نقصی است انوشیروان در خود نگریست و بغضاظر آورد که دوزه کمان را فراموش کرده پس فرمود آن دوزه را بیاوردند و خوبستن را پس از تکمیل سلاح عرضه داد بابک گفت ای ملک چون تو خداوند تاج و تختی حقوق ترا از این لشکریان باید یک درم افزون نویسم انوشیروان فرمود حکومت این کار با تو است دستور داد برای انوشیروان چهار هزار و یکدرم حقوق مقرر دارند دیگر روز که بدرگاه شاه باریافت با کمال ادب معروض داشت که برای سلطان یکدرم از حقوق سایرین افزون نمائیم تا دیگران با افزایش طمع نکنند انوشیروان گفت نصیحت ترا دانستم و حق ترا شناختم کسیکه بر من برای مصلحتی خشونت کند بر آن صبر میکنم مانند بیماریکه در تلخی دوا صبر کند تا از نتیجه آن برخوردار شود (پایان)